

ایده ولایت فقیه در عصر غیبت در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)

دکتر نوراله قیصری gheisari2009@yahoo.com

عضو هیات علمی پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

الهه خانی آرانی ut_cut@yahoo.com

کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

ولایت فقیه ایده مرکزی گفتمان سیاسی فقهی شیعه در عصر غیبت است. با وجود روایت های مختلف از این ایده، تبیین حضرت امام خمینی (ره) به عنوان فقیه و رهبر سیاسی انقلاب اسلامی و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی در میان سایر تبیین ها جامعیت و عمق نظری و کارکردی خاص دارد. تلاش نوشتار حاضر بر آن است تا نشان دهد اولاً نظریه ولایت فقیه در امام خمینی (ره) آغاز نشده، بلکه در نظریه ایشان به نقطه تکامل خویش رسیده است و ثانیاً نظرگاه ایشان در این باب هرچند ظاهراً با تحولات و تطوراتی همراه بوده، لیکن گذر زمان و مهم تر از آن تاسیس نخستین حکومت ولایت فقیه سبب شده تا ایشان ابعاد و زوایای مختلف این نظریه را هر چه بیشتر و عمیق تر تبیین نماید. در این نوشته، نخست نظرات ایشان را درباره مبانی مشروعیت حکومت اسلامی، جایگاه مردم در آن و شکل حکومت ولایت فقیه بیان می گردد و سپس ادله عقلی و نقلی اثبات ولایت فقیه در عصر غیبت بیان شده و با تبیین شرایط و صفات، اختیارات و مقیدات ولی فقیه و شیوه جانشینی در این نوع از حکومت به واکاوی دیدگاه های اولین فقیه تاریخ تشیع که ولایت فقیه را به منصف ظهور رسانده است، پرداخته می شود.

واژه های کلیدی: ولایت فقیه، امام خمینی، مشروعیت الهی، ولایت مطلقه.

حاکمیت نظریه ولایت فقیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، باب جدیدی در حوزه مباحث اندیشه سیاسی شیعه گشوده است. امام خمینی (ره) معمار بزرگ انقلاب اسلامی، اولین فقیهی است که در عصر غیبت امام زمان (عج) هم ابتکار تبیینی نوین و جامع از ولایت فقیه را در عرصه نظری دارند و هم برای نخستین بار نظام مبتنی بر ولایت فقیه را در ایران تأسیس نموده و این نظریه را از عالم نظر به صحنه عمل آورده اند.

در تبیین دیدگاه حضرت امام درباره ولایت فقیه، مفسران به انحای مختلف تلاش های مجدانه ای داشته و آن را مورد نقد، تحلیل و ارزیابی قرار داده اند؛ و گاه با استناد به بخشی از سخنان حضرت امام (ره) قرائت های مختلف و حتی متضادی ارائه داده اند. هر چند صراحت ویژه ایشان در این امر نوعی اجماع و تفسیر غالب از نظراتشان را به وجود آورده است و همین تفسیر مبنای نوشتار حاضر نیز خواهد بود. در مباحث اندیشه سیاسی بطور عام و ولایت فقیه بطور خاص، تنها با نگاه ترکیبی و همه جانبه می توان به داوری و بینش صحیحی دست یافت. از جمله قائلان به این نظریه امام خمینی است که در شمار نخستین عالمان و فقیهانی است که به تأسیس نظام سیاسی دینی مبادرت ورزید و موفق گردید... در زمان ایشان آیات عظام بروجردی و گلپایگانی نیز نظریه انتصاب را مطرح کرده بودند. (لک زایی، ۱۳۸۵: ۵۰)

به طور کلی سیر اندیشه سیاسی شیعه در نظریه ولایت فقیه از ابتدا تاکنون شامل مراحل نظیر دوره آغاز اجتهاد (از شیخ مفید تا محقق کرکی)، دوره صفویه (از محقق کرکی تا محقق نراقی)، دوره قاعده مندی نظریه (از محقق نراقی تا محقق نائینی)، دوره مشروطه (از محقق نائینی تا امام خمینی) و دوره درخشش ولایت فقیه در میدان عمل (عصر امام خمینی) دسته بندی شده است.

امام خمینی در دو مقطع پیش و پس از انقلاب اسلامی به تبیین ولایت فقیه پرداخته اند. ایشان نظر خود را درباره ولایت فقیه نخستین بار در کتاب کشف الاسرار بیان داشته اند و در آن ابتدا با دلیل عقلی ضرورت وجود قانون و حکومت را در جامعه بشری اثبات کرده و سپس با دلیل عقلی و سیره پیامبر (ص) و علی (ع) ضرورت حکومت اسلامی در همه زمان ها و مکان ها را نتیجه گرفته اند و در عصر حضور، پیامبر و امامان معصوم را به عنوان والی و حاکم در حکومت اسلامی معرفی کرده و در عصر غیبت با استناد به روایات حق حکومت را تنها برای فقیه عادل معرفی کرده اند. ایشان در کتاب الرسائل نیز پس از اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، فقیه را به حکم عقل، قدر متیقن برای تصدی حکومت اسلامی معرفی و روایات را به عنوان مؤید حکم عقل ذکر

کرده اند. حتی در تحریر الوسیله در مبحث شرایط نماز جمعه، به صراحت دین اسلام را دین سیاست و در مبحث امر به معروف و نهی از منکر، فقیهان جامع شرایط را نایبان عام حضرت ولی عصر (عج) معرفی نموده اند که در اجرای سیاست و دیگر مسئولیت هایی که به عهده امام است؛ بجز جهاد ابتدایی جانشین آن حضرت هستند.

امام (ره) در کتاب البیع که مهم ترین اثر فقهی امام در دوره قبل از پیروزی انقلاب است؛ و نیز در کتاب ولایت فقیه (حکومت اسلامی) برای اثبات ولایت مطلقه فقیه در شیوه ای ابتکاری با بیان یک سلسله مطالب خدشه ناپذیر و بدیهی به عنوان ولایت فقیه، اثبات چنین ولایتی برای فقیه را از واضحات عقلی، بی نیاز از برهان و ضروری و بدیهی می دانند. با این حال، برای آگاهی کسانی که بدیهی بودن مسئله را قبول ندارند، دلایل محکم عقلی و نقلی اقامه نموده اند.

امام خمینی (ره) پس از پیروزی انقلاب در دو مقطع زمانی به تبیین ولایت فقیه بیشتر همت گماشته اند: مقطع اول، از زمان تصویب ولایت فقیه در مجلس خبرگان شروع شده و به مدت چهار ماه طول کشیده است. در این مقطع به دفاع و تبیین ابعاد ایده ولایت فقیه برخاسته و به اشکالات مطرح شده پاسخ داده اند. مقطع دوم، به دو سال اخیر دوران زمامداری آن فرزانه جاوید بر می گردد و در آن راجع به قلمرو اختیارا ولی فقیه و ابعاد تازه آن رهنمودهای رهگشایی را ارائه کرده اند. (رک: ولایت فقیه در اندیشه فقیهان، ۱۳۸۵)

در همین دوران درخشش ولایت فقیه در میدان عمل، شاهد شکوفایی نظریات و اندیشه ورزی های گوناگونی هستیم. نظریه ولایت انتصابی فقیه، نظریه ولایت فقیه در امور حسبیه، نظریه ولایت انتخابی فقیه و نظریه ترکیبی (ولایت انتصابی - انتخابی فقیه) از مشهورترین نظریات این عرصه است. در باب تفسیرات از نظریه بی بدیل امام (ره) نیز به همین نسبت نظریات مختلفی صورت گرفته است.

مفاهیم

ولایت در لغت به معانی گوناگونی چون دوستی، یاری و سرپرستی به کار می رود. (الجوهری، الصحاح، ج ۶: ۲۵۲۸) در فرهنگ فارسی، معانی متعددی از قبیل دوست، یار و صاحب، برای واژه ولایت بیان شده است. (معین: ۱۳۶۰)

در منابع دینی نیز ولایت در موارد فراوانی، معنای لغوی خویش را حفظ کرده و به معنای امارت و حکومت به کار رفته است. در آیه معروف "انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا..." به اعتقاد مفسران، مراد از ولایت، «تدبیر و اولویت در تصرف» است. در فقه نیز ابواب مختلفی در ارتباط با حکومت وجود دارد که از آن به ولایت تعبیر شده است (نوروزی، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

از نظر شیعه، پیشوایان معصوم افزون بر این که شایسته ولایت ظاهری اند و هیچ کس با وجود آنان سزاوار پیشوایی امت نیست، از ولایت باطنی به معنای کامل و دقیق آن می توانند در جان مردمان تصرف کنند و کسانی را که با اعمال شایسته، زمینه هدایت خویش را فراهم ساخته اند، به سر منزل مقصود برسانند. (طباطبایی، المیزان، ج ۱۴: ۳۰۴) آنچه درباره فقیهان عادل مورد تأکید است، دستیابی به ولایت ظاهری است، هر چند راه رسیدن به مراتبی از ولایت باطنی به روی هیچ کس بسته نیست.

بنابراین، ولایت فقیه عبارت است از ریاست و زمامداری فراگیر فقیه عادل و با کفایت در حوزه امور دینی و دنیوی بر امت اسلامی بر اساس حاکمیت مطلق خدا بر جهان و انسان. نگرش اجمالی به ابواب فقهی و فتاوی عالمان دینی گویای آن است که معمولاً احکامی که مربوط به ولایت فقیه می باشد و در کلیه ابواب فقه ذکر شده است؛ الفاظی چون حاکم جامع الشرایط، ولی امر، ولایت عامه، ولی مسلمین، ولایت حاکم، ولایت فقیه، فقیه امین و نائب امام زمان ذکر شده است (حکومت اسلامی، «ولایت فقیه»، ش ۲: ۷).

پیشینه

برخی گمان می کنند مسأله ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه از سوی فقیه، ابتکار فقهای دو سده اخیر است. از دید این گروه، حداکثر پیشینه تاریخی مسأله به مرحوم نراقی برمی گردد و مدعی اند که قبل از مرحوم نراقی، ولایت فقیه از سوی هیچ یک از فقها مورد کاوش قرار نگرفته است. (حائری یزدی: ۱۷۸)

لکن برترین فقهای قرن چهارم هـ ق شیخ کلینی، ابن جنید اسکافی، حسن بن ابی عقیل و شیخ صدوق اند. کلینی صاحب کتاب "کافی"، و شیخ صدوق صاحب کتاب "من لایحضره الفقیه" هر دو از کتب اربعه اند که شامل روایت هایی در اثبات ولایت فقیه می باشند. در قرن پنجم، فقهای بزرگی چون شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی ظهور یافته اند که در آثار خود صریحاً از اصل ولایت فقیه جانبداری کرده اند. شیخ مفید در این باره می نویسد: «اگر برای ولایت در آنچه ذکر

کردم سلطان عادل وجود نداشت باید فقهای عادل، اهل حق، صاحب نظر، خردمند و با فضیلت، ولایت آنچه را که بر عهده سلطان عادل است بر عهده گیرند.» (شیخ مفید، ۱۴۱۰: ق: ۶۷۵) شیخ طوسی نیز در این باره می فرماید: «جهاد برای مردم نیست، فقط برای سلطان اسلام است و کسی حق جهاد ندارد، مگر به اذن ولی؛ در غیر این صورت گناه کرده است.» (حکومت اسلامی، «مبادی ولایت فقیه»، ش: ۱: ۱۱)

فقها و اندیشمندان قرون بعد نیز هر یک به تناسب و در ابواب گوناگون فقهی در این باره بحث کرده اند. ابن ادریس حلی، محقق حلی و محقق کرکی از این جمله اند. (رک: حاتمی ۱۳۸۴: ۳۷۴-۳۸۶) در دو سده اخیر آثار مستقلی در باب ولایت فقیه نگاشته شده است. نخستین آثار مربوط به ملا احمد نراقی است که معتقد است همه اختیارات و مسئولیت هایی را که پیامبر (ص) و ائمه (ع) به لحاظ حق حکومت بر مردم و حفظ اسلام دارا بودند، فقها نیز از آن برخوردارند؛ مگر اینکه مواردی با نص یا اجماع خارج شده باشد و ویژه پیامبر و معصومین باشد. (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۳۵۲) محمد حسن نجفی صاحب "جواهر الکلام" نیز به این نکته اشاره می کند که بزرگان فقه به ولایت فقیه حکم کرده اند و می فرماید: «کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند، طعم فقه را نجشیده است و معنا و رمز کلمات معصومین (ع) را نفهمیده است.» (عطایی خراسانی، ج ۲۱، ۱۳۶۴: ۳۹۸)

حضرت امام خمینی (ره) نیز طرح بحث ولایت فقیه را تازه نمی دانند و تنها آن را بررسی بیشتر موضوع معرفی می کنند و می فرماید: «موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است... به طوری که نقل کردند مرحوم کاشف الغطاء نیز بسیاری از این مطالب را فرموده اند... از متأخرین مرحوم نراقی همه شئون رسول الله (ص) را برای فقها ثابت می دانند و مرحوم آقای نائینی نیز می فرمایند که این مطلب از مقبوله «عمر ابن حنظله» استفاده می شود... در هر حال طرح این بحث تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم. (امام، ولایت فقیه: ۱۷۲-۱۷۳)

الف) مبانی مشروعیت ولایت فقیه و جایگاه مردم

بحث مشروعیت و مبانی آن از مهمترین مباحث علوم سیاسی بوده و فلاسفه، فقها و جامعه شناسان همواره به عنوان یکی از موضوعات اصلی فلسفه سیاسی آن را در دایره تحقیق و تتبع قرار

داده اند چرا که بقا و دوام هر حکومت و یا نظام سیاسی بستگی تام به میزان مشروعیت آن نظام دارد. بنابراین همه حکومتها برای بقا و استمرار و نیز تقویت پایه ها و بنیادهای حکومتی ناچار به بازشناسی مبانی مشروعیت نظام سیاسی خویش اند تا با پشتیبانی از این مبانی بتوانند حق فرمانروایی را از آن خود قرار دهند و به منظور پیشگیری از هر گونه بحران مشروعیت به تقویت و گسترش دایره حقانیت و مقبولیت خود در جامعه پردازند.

مشروعیت معادل واژه "legitimacy" و در لغت به معنای «قانونی» «مطابق با قانون» آمده است. (مک کالوم، فلسفه سیاسی: ۲۷۷-۲۸۸ و بخشایشی اردستانی، اصول علم سیاست: ۱۲۵-۱۳۵) در ادبیات سیاسی و مفهوم اصطلاحی، واژه «حقانیت»^۱ نزدیک ترین لغت برای معنای خاص مشروعیت است؛ چراکه این واژه همزمان به دو موضوع مقابل اشاره دارد: یکی ایجاد حق حکومت برای حاکمان و دیگری شناسایی و پذیرش این حق از سوی حکومت شوندگان. در اکثر تعاریف، حق حکومت حاکم و پذیرش این حق از سوی شهروندان، مشروعیت نامیده می شود و غصب^۲ نقطه مقابل آن.

در دایره المعارف بین المللی علوم اجتماعی ذیل کلمه مشروعیت آمده است که: قدرت دولت با دو ویژگی مشروع می باشد، این دو ویژگی عبارتند از: ۱-حکومتگران می دانند که حق حکمرانی دارند. ۲-حکومت شوندگان این حق را قبول دارند (International Encyclopedia of Social Sciences, P.244) بنابراین مفاهیم اساسی در فهم مشروعیت «قدرت» و «حق» می باشد. (-Roggers, Dictionary of political thought, pp.264) در فرهنگ علوم سیاسی نیز چنین آمده است: «مشروعیت با نمایندگان و رضایت در امور سیاسی ارتباط دارد. مسأله مشروعیت عبارت است از اینکه چه اشخاصی محقند به عنوان نمایندگان قدرت سیاسی عمل کنند؟ چه چیزی حکومت یا اعمال قدرت یک حکومت را بر حق می سازد؟ (آقابخشی، فرهنگ علوم سیاسی: ۸۵ و ابو الحمد، مبانی سیاست: ۲۴۴)

گرچه مفهوم لغوی مشروعیت به قانونی بودن اشاره دارد، اما مفهوم دقیق آن، اشاره به حقانیت دارد و مشروعیت و قانونی بودن به یک معنا نیست؛ چه بسا قوانینی که از منظر مردم نامشروع باشد و یا برعکس، امری خلاف قانون نزد آنان مشروع باشد. در نزد اکثر نویسندگان معاصر غرب، نیز

مشروعیت بر پایه «مقبولیت» استوار است؛ پیش فرض این تعریف هم، قرارداد اجتماعی و انتقال حاکمیت به مردم پس از رنسانس است.

در اندیشه اسلامی نیز مشروعیت به مفهوم حقانیت و حق حکومت بکار رفته است و منظور از آن این است که مشخص شود چه کسی حق دارد بر دیگران حکومت کند. (حاتمی ۱۳۸۴: ۳۰) لذا حکومت مشروع حکومتی است که دارای حق حاکمیت بر مردم است و در مقابل آن حکومت غاصب قرار می گیرد. پرسش «حق حاکمیت فرمانروایان» در اسلام زمانی اهمیت مضاعفی می یابد که اعلام شود از نظر اسلام هیچ کس بر دیگری تسلط و ولایت ذاتی، دائمی و بی قید و شرط ندارد و به فرموده امیرالمؤمنین (ع): «ولا تكونن عبداً غیرک فقد جعلک الله سبحانه حراً» (نهج البلاغه، خطبه ۳۱: ۹۲۹)

به هر حال در اینجا مراد از دانشواژه مشروعیت به معنای شرعی و دینی بودن نیست و به مفهوم حق فرمانروایی و موجه بودن قدرت و حاکمیت سیاسی است. البته در پاره ای از نظریات ولایت فقیه تلقی های دیگری نیز از مشروعیت صورت گرفته که با مفهوم مذکور درباره مشروعیت متفاوت است. اما مبنای مشروعیت یا عبارتی حق موجه فرمانروایی از نظر شیعه چیست؟

آنچه میان تمام مذاهب اسلامی مورد اتفاق و قطعی است آنکه خداوند متعال خالق و مالک مطلق است و تنها اوست که حق حاکمیت مطلق بر انسان ها دارد و منشأ و مصدر اصلی و ذاتی مشروعیت حکومت است. تنها اختلاف نظر ها در این است که آیا مشروعیت از خداوند بطور مستقیم به حاکم رسیده است؟ و آیا حق حکومت را مستقیماً به صنف یا فرد خاصی واگذار کرده است یا این حق را کلاً به مردم داده است؟

در پاسخ، سه دسته نظریه ارائه شده است. هر چند برخی به تفکیک تا ده نظریه برشمرده اند. (کواکبیان، ۱۳۷۸: ۶۸-۶۷)

۱. نظریه حق الهی حکومت: اکثریت قریب به اتفاق شیعیان قائل به نصب پیامبر و ائمه دوازده گانه با دو ویژگی عصمت و علم ذاتی طی نصی خاص از سوی خدا می باشند و لذا حکومت و مشروعیت آنها مبتنی بر مشروعیت الهی بلا واسطه است. در زمان غیبت امام معصوم هم غالب متفکران و فقهای شیعه با اعتقاد به اینکه حکومت حق امام معصوم است قائل به نظریه نصب الهی فقهای واجد شرایط به عنوان نواب عام امام معصوم شده اند و هر حاکم دیگری را غاصب قلمداد کرده و ضمن تقابل با آنها رفتاری سلبی اتخاذ کرده اند. این نظریه تحت عنوان «مشروعیت الهی»

حکومت خوانده می شود. طرفداران این نظریه معتقدند فقط خداوند منشأ مشروعیت حکومت است؛ خداوند بر اساس حق خود یعنی انحصار حاکمیت الهی (إن الحکم إلا لله) به نحو خاص و نصاباً چنان که در عصر حضور معصومین (ع) بوده و یا به نصب عام چنان که در عصر غیبت است حاکم و والی مسلمین را تعیین و نصب می کند. در این صورت چنان حاکمی مأذون از جانب خداوند و دارای حق الهی حکومت می باشد؛ مردم نیز برای جلب رضایت خداوند موظفند زمینه های لازم برای بسط ید و تحقق خارجی چنین حکومتی را فراهم آورند. در این نظریه مردم در ثبوت مشروعیت حکومت هیچ گونه حقی ندارند و حاکم برای محض اعتبار و حقانیت حکومت خود به دنبال آراء عمومی و جلب نظر آنها نمی باشد. هرچند پذیرش بیعت و پشتیبانی مردم در تشکیل نظام و اجرای احکام و مقررات آن نقش اساسی داشته و از ارکان آن به حساب می آید، اما مشروعیت نظام و حکومت مبتنی بر پذیرش مردم نیست. لذا طبق این دیدگاه تنها حکومت مأذون و منصوب از سوی شارع مقدس دارای مشروعیت است.

۲. نظریه حق مردمی حکومت در چارچوب احکام اسلام: گروهی نیز که غالباً از جمله فقهای معاصرند قائل به نظریه انتخاب ولی فقیه شده اند که آراء آنها به نظریه «مشروعیت مردمی» حکومت مشهور است. این نظریه معتقدست که خداوند مردم را بر سرنوشته سیاسی و اجتماعی خویش حاکم کرده است و کلاً حق حکومت و تدبیر سیاسی امت اسلام را به خودشان واگذار کرده تا در چارچوب ضوابط دینی، حاکمیت خود را اعمال کنند. لذا مردم رهبر و حاکم را از میان نامزدهای واجد شرایط انتخاب می کنند تا در حیطه ضوابط شرع به خدمت بپردازند. در این دیدگاه خواست، رأی و نظر مردم منشأ و منبع مشروعیت حکومت است؛ حاکم نیز بر اساس خواست و نظر مردم و حقی که در خلال انتخابات عمومی به وی واگذار شده است، مجاز به اعمال سلطه و حکومت است. (منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه: ۴۰۹ و همان، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲ و سرروش، مدارا و مدیریت: ۳۶۱-۳۶۲)

۳. نظریه حق الهی و مردمی حکومت: نظریه دیگری نیز تحت عنوان «مشروعیت الهی- مردمی» است که در آن برای مشروعیت حکومت و تعیین ولی فقیه، فقط رعایت حق الله و جلب رضایت الهی (در نظر گرفتن نصب عام الهی) کافی نیست بلکه اعتبار حق الناس و جلب آرای عمومی، رضایت مردم و مشارکت آنها نیز بخشی از مشروعیت حکومت و نظام سیاسی قلمداد خواهد شد. لذا مردم و خداوند هر دو با هم منبع و منشأ مشروعیت حکومتند. (مهدوی کنی، علوم سیاسی دین و دموکراسی)

در این بحث، پس از بیان پیشینه تاریخی نظریه نصب الهی و نظر حضرت امام در این باره، جایگاه مردم در حکومت سیاسی در آراء ایشان هم واکاوی خواهد شد.

پیشینه تاریخی نظریه حق الهی حکومت

اعتقاد به مشروعیت الهی حکومت و قبول دیدگاه نصب الهی یکی از مسلمات شیعه و بخصوص در عصر حضور است و غالب رساله های فقهی و کتب کلامی فقها و زعمای شیعه در قرون گذشته در همین راستا تألیف شده است؛ اما در عصری که دست شیعیان از دامان معصوم کوتاه و محروم از حضورند، نظریه نیابت فقها یا نصب عام توجیه گر حکومت اسلامی با ولایت فقیه است. نظریه نصب عام از ابعاد مختلف مورد توجه قرار گرفته است. غالب متفکران و اندیشمندان شیعی به دنبال بحث امامت، بحث اثباتی ولایت نواب عام (فقها) را مطرح کرده اند و این بحث را از جمله مباحث کلامی دانسته اند. برخی از فلاسفه اسلامی همانند ابوعلی سینا- که فلسفه و حکمت را مکمل مباحث کلامی می داند- مبحث امامت و ولایت فقیه را به عنوان بحثی عقلی و اصولی در نوشته های خود به اثبات آن پرداخته است. (حسین بن عبدالله ابن سینا، الشفا(الاهیات): ۴۵۱-۴۵۲) مرحوم شیخ مفید، نخستین فقیه بزرگ شیعه و نظریه پرداز نیابت فقیه از امام معصوم(ع) در سال های اولیه دوره غیبت کبری بوده است. ابن ادریس حلی از دانشمندان و فقهای بزرگ شیعه بهترین نظرش را در مورد نیابت عام فقها ارائه کرده و بر این اعتقاد است که فلسفه سیاسی «ولایت»، اجرا و برقراری دستورات و احکام الهی است. محقق حلی، علامه حلی، محقق کرکی، مقدس اردبیلی، حسینی عاملی، ملا احمد نراقی، شیخ جعفر کاشف الغطاء، صاحب جواهر، شیخ مرتضی انصاری، سید محمد بحر العلوم و آیه الله نائینی و به ویژه حضرت امام خمینی (ره) از جمله اندیشمندان و فقهای عالم تشیع اند که بر مشروعیت الهی حکومت در عصر غیبت تأکید نموده اند. (حاتمی، ۱۳۸۷)

جایگاه مردم و مشروعیت حکومت از دیدگاه امام خمینی (ره)

در خصوص مبانی مشروعیت و جایگاه مردم در حکومت اسلامی از دیدگاه حضرت امام (ره)، برداشت های گوناگونی وجود دارد. گروهی با استفاده از تعبیر و جملات ایشان در مورد اهمیت آراء عمومی و نقش اساسی مردم و شعار «جمهوری اسلامی» نظر امام را به «ولایت انتخابی فقها»

تعبیر نموده اند (به عنوان نمونه ر.ک: برکچیان: ۱۳۸۱ و تاج زاده: ۱۳۸۱) و برخی نیز با تفکیک کلام امام به محکم و مشابه، سخنانشان را در زمینه نقش مردم، مشابه تلقی نموده و آن را به محکومات کلام وی (منصوب بودن ولی فقیه) ارجاع داده اند و آنگاه آن را معیار فهم اندیشه سیاسی امام (ره) قرار داده اند و لذا حاکمیت را «ولایت انتصابی فقها» تفسیر کرده اند. (ر.ک: کدیور: ۱۳۸۱) گروهی دیگر نیز شیوه ترکیب تکلیف الهی با اختیار و نقش مردم را از کلام ایشان استخراج کرده و در مجموع نظر ایشان را نه انتخابی مطلق و نه انتصابی مطلق، بلکه «انتصابی-انتخابی» دانسته اند. (ر.ک: حاتمی: ۱۳۸۴)

ایشان با توجه به آراء و اظهاراتشان، هم قائل به انتصاب است چنان که در کتاب البیع از انتصاب عام فقهای واجد شرایط، توسط شارع مقدس استدلال آورده اند و هم قائل به انتخاب و نافذ بودن رأی مردم هستند، همان طور که در بسیاری از سخنرانی های خود به کرات تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت را منوط به خواست و آراء اکثریت مسلمین دانسته اند. امام خمینی بحث مستقلی با عنوان انتصاب یا انتخاب ارائه نکرده اند؛ لیکن از ادله ای که برای اثبات ولایت فقیه اقامه کرده اند، نظریه انتصاب به روشنی استفاده می شود؛ (و البته فرض پژوهش حاضر نیز همین امر است) چرا که در ذیل استدلال به هر کدام از روایات، به نصب تصریح کرده اند. در این قرائت مجموعه سخنان و مواضع امام مقصود است و اکتفا کردن به تکه سخنان پراکنده امام و بی توجهی به صدر و ذیل آنها مذموم و ابزار انگارانه تلقی می شود.

قرائت انتخابی از نظریه امام

برجستگی و امتیاز آراء و تفکرات حضرت امام (ره) در زمینه حکومت اسلامی، توجه به حق رأی و انتخاب مردم بوده است. طرفداران نظریه انتخابی فقها هم جهت اثبات نظرشان [تنها] به آن دسته از نظرات امام که بر اهمیت نقش مردم تأکید دارند اتکا کرده اند.

البته طرفداران نظریه سوم یعنی مشروعیت الهی - مردمی هم برای اثبات نظریه خود علاوه بر نظرات ایشان در پذیرش انتصاب الهی از این جملات در قبول انتخاب مردمی بهره برده اند.

اغلب این استنادات نیز جملات خاصی هستند که بقرار زیر است:

حضرت امام می فرماید: «از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع

حکومت خود را در دست داشته باشد.» (امام، صحیفه نور، ج ۳: ۴۲)

امام می گویند: «اینکه ما جمهوری اسلامی می گوئیم این است که هم شرایط منتخب وهم احکامی که در ایران جاری می شود، اینها بر اسلام متکی است؛ لیکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا هست.» (همان، ج ۳: ۱۴۵) ایشان در جای دیگری چنین می فرماید: «اینجا آرای ملت حکومت می کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد و این ارگان ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ماجایز نیست و امکان ندارد.» (در جستجوی راه از کلام امام، دفتر نهم: ۳۴۳)

همچنین در استدلال به اهمیت رأی مردم و مشارکت آنها بر این باور است که با خشونت و در حکومت های اقتداری نمی توان مردم را ملزم به انجام تعهدات دینی نمود بلکه تنها در شرایط مدارا به بهترین نحو می توان احکام و تکالیف الهی را اجرا کرد. ایشان می فرماید: «مکتب های توحیدی نمی خواهند فتح بلاد را، نمی خواهند با مردم با خشونت رفتار کنند، آنها می خواهند مردم را از ظلمت های ماده به نور بکشند، توجه به خدا بدهند و لهذا تا آنجا که امکان دارد در مکتب های غیر مادی مدارا هست، خوش رفتاری هست، تا آنجا که ممکن است با دعوت، مردم را برمی گردانند به عالم نور» (امام، همان، ج ۸: ۲۳۸)

این گروه بر این ابرام می کند که امام حتی برای درخواست و پیشنهاد «جمهوری اسلامی» واژه «تقاضای متواضعانه» را بکار می برد و تأکید اصلی را بر نقش و اهمیت آرای مردم می نهد: «ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طوری رأی داده ما هم از آن تبعیت می کنیم. ما حق نداریم خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اکرم به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم. بله ممکن است گاهی وقت ها ما یک تقاضاهایی از آنها بکنیم تقاضاهایی متواضعانه، تقاضاهایی که خادم یک ملت از ملت می کند.» (همان، ج ۱۰: ۱۸۱) «ما خواهان استقرار یک نظام جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی؛ شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد» (همان، ج ۴: ۲۶۰) و می فرماید: «مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد یا گروه یا دسته ای حق تحمیل فرد یا افرادی را به مردم ندارد. جامعه اسلامی ایران که با درایت و رشد سیاسی خود جمهوری اسلامی و ارزش های والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته و به این تبعیت و پیمان بزرگ وفادار مانده اند.» (همان، ج ۲۰: ۱۹۴) «اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری

را بعهدہ بگیرد قهری او مورد قبول مردم است و در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است. (همان، ج ۲۱: ۱۲۹ و ۱۴۹)

ایشان باز می فرماید: «حکومت اسلامی حکومتی است که اولاً صددرصد متکی به آرای ملت باشد به شیوه ای که هر فرد ایرانی احساس کند با رأی خود سرنوشت خود و کشور خود را می سازد و چون اکثریت قاطع این ملت مسلمانند بدیهی است که باید موازین و قواعد اسلامی در همه زمینه ها رعایت شود.» (همان، ج ۳: ۲۰-۲۱) امام در سخنی دیگر می گوید: «متکی به آرای ملت باشید به گونه ای که تمامی آرای ملت در انتخاب فرد یا افرادی که باید مسئولیت وزمام امور را بدست گیرند شریک باشند.» (همان، ج ۱۰: ۱۸۱). و این جمله معروف امام که: «میزان رأی ملت است.» (همان، ج ۳: ۱۴۵)

قرائت انتصابی از نظریه امام

اما آن دسته از نظرات و آراء امام که به مشروعیت الهی حکومت دلالت دارند بقرار ذیل است:

حضرت امام در کتاب «البیع» در هنگام بحث از «اللهم ارحم خلفائی» تعبیر «الولایة من قبله» (البیع، ج ۲: ۴۷۰) [یعنی ولایت از جانب پیامبر اکرم (ص)] را دارد و به هنگام بحث از توفیق شریف این گونه نتیجه گیری کرده است: «از انا حجه الله و هم حجتی علیکم می توان دریافت که حضرت (ع) می فرماید هر آنچه از طرف خداوند به من واگذار شده است و من در مورد آنها حق ولایت دارم، فقها نیز از طرف من صاحب اختیارات هستند و روشن است که مرجع این حقوق جعل ولایت از جانب خداوند برای امام (ع) و جعل ولایت از جانب امام (ع) برای فقیهان است.»

و می فرماید: «ولایت فقیه همان ولایت رسول الله (ص) [است] قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله (ص) است. اینها از ولایت رسول الله (ص) هم می ترسند.» (همان: ۴۷۹)

ایشان می فرماید: «آن اوصافی که در ولی امر است، در فقیه است که به آن اوصاف، خدا او را ولی امر قرار داده است و اسلام او را ولی امر قرار داده است؛ یک قدم بر خلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد.» (همان، ج ۱۱: ۱۳۳)

حضرت امام در در زمان نصب نخست وزیر دولت موقت ضمن انتصاب ایشان در این باره چنین می فرماید: «ما نخست وزیر تعیین کردیم به ولایت شرعی و ولایت عام... این دولتی که تعیین شده

است و به ولایت شرعی تعیین شده است و یک حکومت شرعی است؛ نه فقط حکومت قانونی باشد، یعنی حکومت شرعی لازم الاتباع؛ همه کس واجب است بر او که از این حکومت اتباع کند. نظیر مالک اشتر را که حضرت امیر سلام الله علیه می فرستاد به یک جایی و منصوبش می کرد، حاکم واجب الاتباع بود، ما ایشان را حکومت شرعیه دادیم. همچنین در حکم تنفیذ ریاست جمهوری آقای رجایی نیز می فرماید: «چون مشروعیت آن باید با نصب فقیه ولی امر باشد، این جانب رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری ایران منصوب نمودم.» (همان، ج ۳: ۲۳۶ و ۲۵۱ و ۲۵۳) و خطاب به نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی می گوید: «طاغوت وقتی از بین می رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب شود.» (همان، ج ۹: ۲۱۵)

از آنچه گفته شد روشن می شود که مشارکت و حضور مردم، به حاکم اسلامی، بسط ید و قدرت می دهد تا در سایه آن، احکام و قوانین دین را در جامعه اجرا کند. در حقیقت پذیرش مردمی بر اساس نصب امام معصوم است و حاکم مشروع را از سوی امام معصوم، مجاز به اعمال ولایت و دخل و تصرف است.

تنها در صورتی مشروعیت حکومت دینی زوال می یابد که حاکم به وظایف خویش عمل نکند و یا یکی از شرایط حاکمیت را از دست بدهد. در غیر این صورت مشروعیت باقی است.

نگرشی جامع و منسجم به گفتارهای حضرت امام، که در صحیفه نور گرد آمده و آثار فقهی ایشان و عدم برخورد گزینشی و جانبدارانه با آن، حاکی از اعتقاد عمیق و صریح ایشان به نظریه انتصاب الهی است. تأکیدات وی در دوران حاکمیت نظام جمهوری اسلامی بر مردم، حاکی از نقش آفرینی شهروندان جامعه اسلامی در کارآیی نظام است.

اصل اعتماد به شعور و استعداد مردم، تأکید بر خصلت ضد استبدادی اسلام و اینکه «همه ملت رهبر» هستند و قدرت نظارت و انتقاد دارند به خوبی از کلام امام هویدا است. امام می فرماید: «من با کمال مباهات، از رشد سیاسی و تعهد اسلامی ملت شریف ایران تشکر می کنم. من در ایام آخر عمر با امیدواری کامل و سرفرازی از نبوغ شما به سوی دار رحمت کوچ می کنم.» (در جستجوی راه از کلام امام: ۹۵) «جامعه فردا، جامعه ای ارزیاب و منتقد خواهد بود که در آن تمامی مردم در رهبری امور خویش شرکت خواهند جست و همه ملت موظفند که نظارت کنند بر امور.» (صحیفه نور، ج ۷: ۳۲-۳۴) در اندیشه امام، اسلام بر مبنای تکلیف امر به معروف و نهی از

منکر، همه مسلمین را بر همدیگر نظارت بخشیده و این نظارت اولاً عمومی است، ثانیاً قطع نظر از موقعیت، پست و مقام اجتماعی افراد است. (امام، شؤن و اختیارات ولی فقیه: ۸) در اندیشه سیاسی وی، مسأله شوری، مصادیق نهادی یافته که از جمله این نهادها: مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی امنیت ملی، شورای شهر و روستا و... می باشند.

اما در عین حال، امام معتقدند که اگر چنانچه روزی رأی مردم در برابر خدا قرار بگیرد بی ارزش خواهد بود و می فرمایند: «مقصود این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند، قانون حکومت کند. اشخاص به رأی خودشان حکومت نکنند. برای اینکه آرای در مقابل حکم خدا رأی نیست، ضلالت است... اگر رئیس جمهور در مملکت اسلام وجود پیدا بکند، این باز قانون آنرا رئیس جمهوری می کند یا رأی عموم که در رأی عموم، رأی ولی فقیه هم هست و یا نصب فقیه که همان نصب الله است.» (صحیفه نور، ج ۸: ۲۸۱-۲۸۲) پس حضرت امام انتخاب مردم را در طول انتصاب تصور کرده و آن را راه تحقق انتصاب ذکر کرده اند؛ نه آنکه مشروعیت مردمی در کنار مشروعیت الهی قرار گیرد و مردم پایه ثبوتی ولی فقیه به شمار آیند. در حقیقت مردم تعیین کننده و کشف کننده مصداق ولی فقیه‌اند و بدون رضایت و خواست آنان ولی فقیه قادر به اعمال ولایتش نخواهد بود.

تذکر این مطلب بجاست که دیدگاه امام در موضوع کسب قدرت سیاسی فقیه با دیدگاه های برخی قائلان به نظریه انتصاب همسان نیست؛ برخی از قائلان به دیدگاه نصب حتی در مرحله اثبات ولایت هم به رأی و نظر مردم اعتباری قائل نیستند. بعنوان نمونه آیه الله مکارم شیرازی چنین می گوید: «بیعت نفیاً و اثباتاً هیچ نقشی در مشروعیت دادن به هیچ منصبی از مناصب فقیه... ندارد، یک امر اجباری و وظیفه بر مردم است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۵۱۹)

رژیم حقوقی حکومت ولایت فقیه

در اندیشه سیاسی امام، «شکل حقوقی رژیم» مقصود بالعرض است (صحیفه نور، ج ۲: ۱۵۹) و محتوای آن اصالت دارد. اینکه چه قالبی برای رسیدن به محتوا لازم است و چگونه قدرت باید توزیع گردد، وابسته به «شرایط و مقتضیات جامعه» است (همان: ۲۶۰) که توسط خود مردم تعیین می شود با این همه به نظر امام، «جمهوری» بهترین قالبی است که ما را به «محتوای اجتماعی رژیم سیاسی آینده و ترقی جامعه» (همان: ۱۵۹) می رساند و نسبت به تشکیل حکومت اسلامی، امیدوار

می نماید. در درجه بعد، جمهوری تنها یک پیشنهاد است و امام قصدی بر تحمیل آن بر مردم را ندارد و آن را به فرزندوم می گذارد، در عین حال معتقد است مردم به پیشنهادش رأی منفی نخواهند داد.

جمهوری مبین شکل و روش حکومت است. امام خمینی این موضوع را مورد توجه قرار داده و فرموده اند: «جمهوری فرم و شکل حکومت را تشکیل می دهد و اسلام یعنی محتوای آن فرم که قوانین الهی است.» آنچه نزد اکثر فلاسفه، فقها و اندیشمندان مسلمان حائز اهمیت است نوع، محتوا و کیفیت حکومت است نه شکل آن. در قرآن کریم و روایات شکل خاصی از حکومت مورد توجه قرار نگرفته است، زیرا فرض بر این است که شکل حکومت تابع مقتضیات زمانی و مکانی و پیشرفت جوامع انسانی است. (صحیفه، ج ۲: ۲۶۰) از دیدگاه امام (ره) نیز مسأله اصلی در مطلوبیت یک حکومت ماهیت و محتوای آن است - که گاه از آن به نوع حکومت تعبیر می شود - ولی شکل حکومت تابع مقتضیات زمانی است و لذا موضوعی ثانوی تلقی می شود. (جمشیدی: ۱۷۱) مهم ترین ابتکار امام خمینی ارتقای مفهوم جمهوری و ترکیب و تلفیق آن با اسلام با توجه به اقتضانات خاص جامعه ایرانی بوده است.

امام در باب معنای جمهوری در پاسخ به خبرنگار لوموند می فرماید: «اما جمهوری، به همان معنایی که همه جا جمهوری است؛ اینکه ما جمهوری اسلامی می گوئیم، برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری شده، اینها بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است. طرز جمهوری هم همان جمهوری است که در همه جا هست. (صحیفه نور، ج ۲: ۳۵۱) اصرار امام بر حفظ ترکیب «جمهوری اسلامی» و ایستادگی ایشان در قبال پیشنهادات بدیل، معلول دغدغه ها و واژه ها از حذف محتوای اسلامی آن است: «از آن اولی که صحبت جمهوری اسلامی شد، اینها شروع کردند به کارشکنی... به اینکه ما هم بگوئیم جمهوری، اسلامی اش چیست؟ و عجب این بود که (می گفتند) ملت ما (هم) جمهوری می خواهد. جمهوری اسلامی یعنی چه؟ تا اینکه نگذارند اسلام پایش توی کار بیاید. اگر جمهوری اسلام باشد، جمهوری همه کاری می شود با آن کرد، اما اگر جمهوری اسلامی باشد، اسلام نمی گذارد کسی کاری بکند. یک دسته دیگر تراشیدند بگویند جمهوری دموکراتیک، باز از اسلامش فرار می کردند، یک دسته سومی هم که یک خرده وی خواستند نزدیکتر بشوند و بازی بدهند ما را، گفتند جمهوری اسلامی دموکراتیک، این هم غلط بود. ما هم آنها را گفتیم ما قبول نداریم» (همان، ج ۱۱: ۲۲)

«جمهوری اسلامی ما نه یک شکل خاصی از حکومتی که بیانگر «نوع خاصی» از حکومت اسلامی است. نوعی که متکی به آرای عمومی مردم مسلمان (ایران) است.» شکل نهایی حکومت یا شکل حکومت تابع شرایط و مقتضیات جوامع است. امام این موضوع را در جواب خبرنگار سنی مذهب مجله المستقبل اینگونه فرمود: «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه ی پیغمبر اکرم (ص) و امام علی (ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عمومی ملت می باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آراء ملت تعیین می گردد.» (صحیفه نور، ج ۳: ۲۷)

بدیهی است نگاه ارزشی به مقوله جمهوریت و دموکراسی مدرن به لحاظ خاستگاه آن در غرب، با نگاه شکلی به این مقوله بسیار متفاوت است. ایشان جمهوری را به معنای «اتکای حکومت به آرای مردم» تفسیر کرده اند. (صحیفه نور، ج ۴: ۴۴۴ و ج ۵: ۱۴۴، ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۴۰، ۲۵۶، ۳۴۶، ۳۸۰، ۳۹۱، ۴۲۹ و ۴۳۱)

امام معتقدند هرچند بعضی از اشکال دولت نسبت به بعضی دیگر ترجیح دارد، اما شکل دولت ها چندان اهمیتی در تأمین آرمان های انسانی ملت ندارد؛ آنچه حائز اهمیت است: ۱. شرایط دولتمردان. ۲. ضوابط و معیار های لازم المراعات برای حکومت است که در اسلام بر آن تأکید شده است. (سید جواد ورعی، جمهوریت و اسلامیت از دیدگاه امام (ره) و قانون اساسی، فصلنامه حکومت اسلامی، سال ۱۱، ش ۱: ۷۲) به همین دلیل وقتی جمهوری را بکار می برد، بنا بر همان سنت ارسطویی، میان قالب و محتوا تمایز می نهد و دوباره اصالت را به محتوا می دهد و همچنان شکل و نوع رژیم سیاسی را مقصود بالعرض می خواند (همان: ۷۹) امام در اشکال فردی حکومت حکومت های سلطنتی و ولایت عهدی را مطرود میدانند و در اشکال جمعی، دموکراسی و حکومت های تک حزبی کمونیستی را در جای جای مباحثشان مذمت می کنند؛ با این همه بنظر ایشان، جمهوری با توجه به مقتضیات و شرایط جامعه، بهترین قالبی است که ما را به «محتوای اجتماعی رژیم سیاسی آینده و ترقی جامعه» (صحیفه نور، ج ۲: ۱۵۹) و نسبت به تشکیل حکومت اسلامی امیدوار میکند.

(ب) ادله اثبات ولایت فقیه

برای تبیین ولایت فقیه از سوی اندیشمندان و فقهای اسلامی ادله عقلی و نقلی متعددی ارائه شده است. برخی از اندیشمندان و متفکران شیعه معتقدند که مباحث ولایت فقیه پیش از آنکه مسأله ای فقهی باشد، مبانی کلامی دارد و بر طبق جایگاهی که برای این مسئله قائلند آن را در چارچوبی

کلامی گنجانده اند و ادله کلامی جهت اثبات آن اقامه کرده اند و برخی دیگر نیز آن را در عداد موضوعات فقهی شمرده اند و برای استدلال فقهی بر آن عمدتاً از ادله نقلی بهره جسته اند. لذا دلائلی که برای اثبات ولایت فقیه بکار می رود، آمیخته از هر دو دیدگاه است و دو جنبه عقلی و نقلی استدلال را تشکیل می دهد.

در فرهنگ اسلامی، حکومت ضرورتی و حیاتی دارد و همه فرقه های اسلامی بجز خوارج، به ضرورت حکومت در اسلام معتقد بوده اند؛ لذا عموم فقهای اسلام و بویژه حضرت امام بر ضرورت حکومت تأکید فراوانی داشته اند. (نوروزی، ۱۳۸۵: ۷۱)

شایان ذکر است حضرت امام پیش از اثبات ولایت فقیه ابتدا بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت تأکید کرده اند. ایشان در کتاب «البیع» پس از بیان ماندگاری و لازم الاجرا بودن احکام و قوانین اسلامی (اقتصادی و حقوقی و سیاسی) می فرماید: «به منظور اجرای این احکام لازم است حکومت اسلامی مقتدر اقامه گردد، و گرنه جامعه به سوی هرج و مرج و اختلال می رود که نزد خدا و خلق امری قبیح و ناپسند است، کما اینکه حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران نیز عقلاً و شرعاً واجب است و این امر جز با تشکیل حکومت اسلامی ممکن نخواهد بود.» (البیع، ج ۲: ۴۶۱-۴۶۲)

همچنین در کتاب «ولایت فقیه» با اشاره به ضرورت وجود مؤسسات اجرایی و اجرای احکام اسلام و ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام مالی، دفاعی، قضایی و جزائی) و لزوم وحدت بین امت اسلام و قیام علما برای نجات مردم مظلوم و محروم، نیز با استناد و استدلال به سنت رسول اکرم (ص) و امیر مؤمنان بر ضرورت این امر تأکید می کنند. (ولایت فقیه: ۶۳)

ایشان آن قدر بر ضرورت دستگاه حکومت و تشکیل آن تأکید دارد که اسلام را غیر از حکومت نمی داند «بل ممکن^۱ أن یقال: الاسلام هو الحکومه بشؤونها و الاحکام قوانین الاسلام و هی شأن من شؤونها. و حاکمیت اسلامی و بسط عدالت، مطلوب بالذات و احکام مطلوبات با لعرض اند که مقصود از آنها اجرای حکومت است.» (البیع، ج ۲: ۴۷۲)

امام (ره) در ابتدای کتاب ولایت فقیه، ولایت فقیه را از موضوعاتی می داند که «تصور آنها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصرف آورد بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. این که امروز به «ولایت فقیه»

چندان توجهی نمی شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه های علمیه خصوصاً می باشد. «(ولایت فقیه: ۶)»
 از نظر امام خمینی (ره) ولایت بر جامعه مسلمین امری است که هم عقل ما را به آن رهنمون می کند و هم تصریحات فراوانی از شرع بر آن رسیده است.

دلایل عقلی

امام دلایلی که مبین اثبات امامت پیامبر و ائمه اطهار است را برای اثبات ولایت فقیه ذکر کرده می فرماید: «دلیلی که بر ضرورت امامت اقامه می گردد عیناً بر ضرورت تداوم ولایت در عصر غیبت دلالت دارد و آن لزوم برپاداشتن نظام و مسئولیت اجرای عدالت اجتماعی است. (البیع، ج ۲: ۲۶۱)» آنچه دلیل امامت است خود دلیل لزوم حکومت بعد از غیبت ولی امر (عج) می باشد... به اقتضای حکم عقل، مجری حکومت باید شخصی آگاه به قوانین و ملتزم به رعایت کامل وظایف دینی باشد. پس آنگاه که معصوم در میان مردم بود، عقل حکم به لیاقت او برای این مقام می کند و اکنون که جامعه از فیض وجود معصوم محروم است، باید افرادی عهده دار این امر شوند که از جهت علم به قوانین الهی، تقوا، عدالت و التزام عملی بر آن، شبیه ترین مردم به معصومین باشند، و ولی فقیه مصداق این عنوان است. «(همان: ۴۶۱)» و با استناد به جامعیت و جاودانگی احکام اسلام می فرماید: «به دیگر سخن، زنجیره ولایت مطلقه الهی که در عصر حضور، پیوسته و بدون گسست بوده، در عصر غیبت نیز، به حکم عقل باید پیوسته و ناگسسته باشد. در حقیقت همین پیوستگی است که رهبری جامعه اسلامی و حاکمیت فقیهان را به رهبر معصومان (ع) پیوند می زند و اصل حکومت را مشروع می سازد. (همان: ۴۶۶)»

دلایل نقلی

امام خمینی (ره) در آثار خود، روایات متعددی در اثبات ولایت فقیه و هم شأن بودن آن با ولایت معصومین، جز آنچه با عقل و سایر دلایل خارج گردیده، آورده اند. ایشان پنج روایت را محور قرار داده و بقیه روایات را در ذیل آن پنج روایت و یا در پایان به عنوان مؤید ذکر کرده و از میان پنج روایت اصلی، سند توقیع شریف را غیر معتبر دانسته، گرچه دلالتش را تمام معرفی کرده بود. اما سند و دلالت روایت «خلافت»، «حصون الاسلام»، «مقبوله عمر بن حنظله» و «وراثت» را تمام دانسته اند. در کل روایاتی که امام بدانها اشاره کرده اند عبارت است از:

مرسله الفقیه «اللهم ارحم خلقانی»، روایت علی بن حمزه «الفقها حصون الاسلام»، روایت سکونی «الفقهاء امناء الرسل»، روایت امیرالمؤمنین «إتقواالحکومه»، روایت امیرالمؤمنین خطاب به شریح، توفیق شریف امام عصر (عج) «أما الحوادث الواقعة فارجعوا...»، مقبوله عمر بن حنظله، روایت ابی خدیجه، صحیح قداح و روایت ابن البختری «العلماء ورثه الانبیاء»، روایت فقه رضوی، روایت جامع الاخبار «علماء امتی کسائر الانبیاء قبلی»، روایت مستدرک «العلماء حکام علی الناس»، روایت تحف العقول «بأن المجاری الآمور و الأحکام علی أیدی العلماء بالله الأمناء علی حلاله و حرامه»

به عنوان نمونه، ایشان با استناد به روایت «إن العلماء ورثه الانبیاء...» چنین استدلال می کنند که: «مقتضی اینکه فقها وارثان انبیا هستند سواز جمله انبیا پیامبر خاتم است و انبیای دیگری که ولایت عامه داشته اند- انتقال هر آنچه برای آنها بوده به فقهاست، مگر اینکه ثابت شود انتقال ممکن نیست و شبهه ای نیست که سلطنت قابل انتقال است.» (ولایت فقیه: از جمله به این روایت که: «الفقها حصون الاسلام...» تبیین ویژه امام نشانگر نگاه ژرف و جامع ایشان است: «پس اینکه فقیه حصم اسلام است، معنایی ندارد مگر اینکه او سرپرست اسلام است. هم چنان که پیامبر (ص) وائمه سرپرست اسلام بوده اند در جمیع امور حکومتی»

ایشان درباره ی حدیث عمر بن حنظله و روایت ابی خدیجه معتقدند که در روایت ابی خدیجه تنها به نصب قاضی اشاره رفته است، اما مقبوله هم به حاکم مجری وهم به قاضی نظر دارد و می فرماید: «مقام ریاست و قضاوتی که ائمه (ع) برای فقهای اسلام تعیین کرده اند، همیشه محفوظ است.» (ولایت فقیه: ۶۴) همچنین درذیل روایت «اللهم ارحم خلقانی» در کشف الاسرار می نویسند: «..پس معلوم شد آنهایی که پس از من می آیند و حدیث و سنت من را روایت می کنند، جانشینان پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است، برای آنها هم ثابت است. زیرا که اگر حاکمی کسی را جانشین خود معرفی کرد، معنایش آن است که کارهای او را در نبودنش او باید انجام دهد.» (امام، کشف الاسرار، ص ۱۸۸)

پس از دیدگاه حضرت امام به این نتیجه می رسیم که از سوی امامان معصوم ولایت برای فقیهان ثابت است.

ج) صفات و شرایط ولی فقیه

شرایط رهبر و زمامدار جامعه از جمله موضوعاتی است که از دیر باز مطرح نظر فلاسفه و اندیشمندان سیاسی بوده است. چنان که در انیشه سیاسی چین قدیم، ایران باستان و یا روم و یونان قتل از میلاد مسیح شرایط رهبری و فرمانروایی از عناوین مورد بحث بوده است (رجایی، تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان: ۸۵-۸۷) تا آنجا که شرط حکمت و دانش فرمانروا قدری برای افلاطون حائز اهمیت بود که نظریه «فیلسوف - شاه» را مطرح کرد. (حلبی، تاریخ تمدن اسلامی: ۴۳۲-۴۳۳) هر چند که امروزه در حکومت ها و نظام های دموکراسی غربی لزومی ندارد که حاکم دارا ویژگی هایی همچون عدالت، پرهیزکاری، رعایت مسائل اخلاقی و التزام به انجام دستورات مذهبی باشد؛ بلکه کافی است به هر طریقی که می تواند رأی و نظر مردم را به خود جلب کند و از سوی آنها انتخاب گردد. این بی توجهی و عدم لحاظ شرایط خاص در رهبری یکی از معایبی است که برای این حکومت ها عنوان می شود.

در بینش اسلامی، قدرت و حاکمیت باید به کسی واگذار شود که در ملکات، فضایل و احاطه بر مشکلات و حوادث مستعدته داخلی و بین المللی و ارائه راه حل ها، بهترین و برترین انسان ها باشد تا بتواند جامعه اسلامی شایسته ای بوجود آورد که الگوی بشریت قرار گیرد. تمامی فرقه ها و اندیشوران اسلامی، شرایط و ویژگی های معینی را برای زمامداران ملحوظ داشته و پیرامون آن نظرات و آراء خود را ابراز کرده اند؛ چنان که فقها و اندیشمندان شیعی.

البته علمای شیعه امامت را به دو مرحله تقسیم می کنند: امامت بالاصاله و امامت در حال غیبت امام معصوم. در امامت بالاصاله دو شرط اساسی را اجتناب ناپذیر می شمارند. ۱- عصمت ۲- انتصاب و تعیین از جانب خدا و رسول الله (ص) (منصوصیت) (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۰۳) اما در حال غیبت امام معصوم (ع) شخصی باید عهده دار نظام جامعه شود که از هر جهت به ائمه قربانت داشته باشد.

حضرت امام (ره) بر دو شرط اصلی یعنی علم به قانون و عدالت تأکید نموده اند: «شرایطی که برای زمامدار ضروری است مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: ۱- علم به قانون ۲- عدالت... حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بدانند یعنی قانوندان باشد و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد.» (ولایت فقیه: ۶۰) «البته ویژگی کفایت و صلاحیت که برای زمامدار امری ضروری است، در همان شرط نخست یعنی علم به معنای وسیع آن مندرج است و

شکی نیست که حاکم جامعه اسلامی باید این ویژگی را نیز داشته باشد. البته اگر کسی کفایت را بعنوان شرط سوم زمامدار مطرح کند نیز بسزاست. (امام، شوون و اختیارات ولی فقیه: ۲۹-۳۰)

بنابراین در دیدگاه ایشان، زمامدار حکومت اسلامی می بایست نسبت به قوانین و مقررات اسلامی و مجموعه احکام شرعی متخصص باشد. در اصطلاح فقهی کسی که عالم و متخصص بر احکام شرع و قوانین الهی است «فقیه» نامیده می شود و لذا حضرت امام می فرماید: «امر ولایت و سرپرستی امت به «فقیه عادل» راجع است و اوست که شایسته رهبری مسلمانان است. چه حاکم اسلامی باید متصف به فقه [علم به قانون اسلامی] و عدالت باشد.» (همان: ۳۳) «در دلایلی که برای ولایت فقیه ذکر شده، تصریح به فقاہت نشده است؛ اما واژه هایی چون «رواۃ حدیث»، «خلیفه» و «مراجعه به راویان حدیث» اشاره به فقاہت است. از آنجا که حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی است و هدف از آن گسترش عدالت و اجرای احکام الهی است، باید حاکم اسلامی به قانون الهی عالم باشد، علم به قانون الهی همان «فقاہت» است.» (البیع، ج ۲: ۴۶۲) نکته دیگر آنکه امام شرط مرجعیت را برای ولی فقیه لازم نمی دانند و تنها به اجتهاد وی را کافی می دانند. در این باره می گوید: «من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می کند.» (صحیفه نور، ج ۲۱: ۱۲۹)

ج) حدود و اختیارات ولی فقیه

ولایت مطلقه فقیه

جامعه اسلامی به حکم عقل نیازمند تشکیل حکومت است و قلمرو اختیارات حاکم اسلامی باید تا آنجا باشد که اهداف و مقاصد بر آمده از جهان بینی اسلامی را محقق نماید. از گستردگی و فراگیری اختیارات فقیه، به «ولایت مطلقه» تعبیر شده است. براساس این نظریه، فقیه جامع الشرایط، در تمامی شوون مربوط به حکومت، دارای ولایت است و همه اختیاراتی که پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) در زعامت جامعه داشتند، فقیه جامع الشرایط نیز داراست. میان فقیه و پیامبر و معصومین (ع) در امر حکومت تفاوتی نیست و همگی از اختیارات یکسانی برخوردارند؛ زیرا ولایت فقیه تداوم حاکمیت ائمه است. این نظریه مورد قبول امام خمینی (ره) و بسیاری از فقهای اسلام است و برخی از فقها بر آن ادعای اجماع کرده اند. (مرحوم نراقی در عوائد الایام و محقق کرکی به نقل از صاحب جواهر، قائل به اجماع شده اند.)

برخلاف آنچه پنداشته می شود که واژه «مطلقه» برای اولین بار توسط امام خمینی (ره) استعمال شده و نظریه «ولایت مطلقه فقیه» توسط ایشان ابتکار گردیده، کاربرد این واژه - با تلقی و برداشتی که امام (ره) از آن دارند - در بین فقیهان دیگر نیز رایج و محل بحث بوده است. البته حضرت امام با توجه به تجارب انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، ابعاد گوناگون این نظریه را شرح و بسط بیشتری داده اند. (صحیفه نور، ج ۲۰: ۱۶۳ و ۱۶۵ و ۱۷۱) رأی امام (ره) در باب حوزه اختیارات ولی فقیه یکی از سه نظریه ای است که در این باره مطرح شده است. این نظریه گسترده ترین آنها از حیث اختیارات است که اختیارات فقیه را همسنگ اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) به شمار می آورد. فقها از این نظریه به «ولایت عامه فقیه» تعبیر کرده اند. در نظریه دوم، حوزه اختیارات فقیه محدود به افتا و قضاوت است؛ بنابراین حفظ مرزها، نظم کشور، جهاد و دفاع، اجرای حدود، اخذ خمس و زکات، اقامه نماز جمعه و... از حوزه وظایف فقیه خارج است. بر طبق نظریه سوم، گستره اختیارات فقیه بیش از پیش محدود شده و تنها در امور حسبیه نافذ است و هیچ گونه ولایتی برای فقیه ثابت نشده است. (لک زایی، ۱۳۸۵: ۱۲۹-۱۳۰)

در اسلام، «ولایت مطلقه فقیه» مبانی فلسفی، کلامی، فقهی، حقوقی و سیاسی روشن و مشخص خود را دارد و با مفهوم «مطلقه» مصطلح در فلسفه سیاست و حقوق اساسی "Absolutism" که ناشی از اعمال قدرت نامحدود شخصی و بی ضابطه است، متفاوت می باشد و بین آن دو تنها اشتراک لفظی وجود دارد. (فتحعلی، نظام ارزشی و سیاسی اسلام: ۱۴۹)

در ولایت مطلقه، فقیه به عنوان عالی ترین مقام حکومتی، ضمن آنکه در برابر قانون با آحاد ملت یکسان است و دارای هیچ گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی و یا استثنائی ویژه در مسئولیت حقوقی و کیفری سیاسی نمی باشد؛ در عین حال دارای اختیاراتی است که دست وی را در اداره حکومت و هدایت جامعه بسوی سعادت باز می گذارد. ولایت فقیه در چارچوب قوانین الهی اعم از فرعی، ثانوی و حکومتی معنای صحیح ولایت مطلقه فقیه است. در نظریه ولایت مطلقه فقیه، حکومت خود از احکام اولیه است و بنا به فرمایش امام خمینی (ره) مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. منظور از احکام حکومتی آن دسته از احکام و مقرراتی است که حکومت براساس مصالح و منافع عمومی، در عرصه های گوناگون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و اداری و نظامی و امنیتی قضایی تشخیص می دهد. (فتحعلی، همان: ۱۵۲)

پس سه قید مهم اختیارات ولی فقیه عبارتست از: اهداف و وظایف دولت اسلامی، مصالح عمومی و شریعت اسلامی.

براساس این دیدگاه ولایت حاکم اسلامی محدود نبوده، بلکه دارای مناصب مختلفی است. مهم ترین مناصب و اختیاراتی که در روایات برای فقیه ذکر شده است عبارتند از: ولایت افتاء، اختیارات قضایی، ولایت اجرایی، ولایت تصرف در امور مربوط به جان و مال و آبروی مردم، ولایت نظارت، رهبری سیاسی، ولایت در امور حسبیه. (فتحعلی، همان: ۱۵۵-۱۵۶)

فقا در عبارات خود گاهی واژه «مطلقه» و گاهی واژه «عموم» (البیع، ج ۲: ۴۵۵-۴۸۸ و نراقی، عوائدالایام: ۱۸۵-۱۹۱ و نجفی، جواهر الکلام: ج ۲۱: ۳۵۹ و ۳۹۸ و ج ۲۲: ۱۵۵ و نیز تبریزی، صراط النجاة: ۱۰ و ۱۲) را برای تبیین اختیارات وسیع صاحب ولایت بکار برده اند و هیچ تفاوتی در عناصر و ارکان ولایت عامه فقیه و ولایت مطلقه فقیه وجود ندارد. گرچه بعضی خواسته اند میان این دو مفهوم تفکیک قائل شده، ولایت مطلقه فقیه را تنها به امام خمینی منسوب سازند؛ این نظریه به فقهای بزرگی چون شیخ مفید، شیخ طوسی، دیلمی، فاضل و شهیدین نسبت داده شده است و در میان فقهای متأخر، شخصیت های برجسته ای چون مرحوم صاحب جواهر، علامه کاشف الغطاء، علامه نراقی، میرزای شیرازی، آن را تأیید کرده اند و حضرت امام این نظریه را بدیهی شمرده است.

بنابراین، ثمره تلاش های فکری و اقدامات عملی فقهای پیشین، در نظرات امام (ره) جلوه گر شده و با تبیین صحیح و جامع ایشان به بار می نشینند.

تفکیک شأن رسالت و امامت از شأن حکومت

حضرت امام با همسان انگاری شأن ولایت و حکومت پیامبر اکرم و ائمه (ع) با فقیه جامع شرایط و با جدا کردن سایر شوئن آنان نظیر امامت و نبوت و قضاوت از ولی فقیه درباره اطلاق اختیارات فقیه می فرماید: «فقیه عادل، همه اختیاراتی را که پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) در امر سیاست و حکومت دارا بودند، دارد و معقول نیست در اختیارات آن دو فرقی باشد، زیرا حاکم، هر شخصی که باشد مجری احکام الهی و اقامه کننده حدود شرعی و گیرنده خراج و مالیات و تصرف کننده در آنها بر طبق صلاح مسلمین است.» (البیع، ج ۲: ۴۶۷) باز هم در اثبات این همانی اختیارات حکومتی پیامبر، ائمه و فقها چنین آورده اند: این توهم که اختیارات حکومتی رسول

اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است باطل و غلط است. البته فضائل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضائل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است. لکن زیادی فضائل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه صلوات الله علیهم در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است. منتهی شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است. (ولایت فقیه: ۶۴)

همچنین ذیل بحث ولایت اعتباری در کتاب ولایت فقیه چنین آمده است: وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند بعد از غیبت، فقیه عادل دارد برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (ع) و رسول اکرم (ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست بلکه صحبت از وظیفه است، ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است. نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیرعادی بوجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارد امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است. (ولایت فقیه: ۶۴)

بنابراین روشن است ولایت مطلقه فقیه، تنها شامل ولایت تشریعی (اعتباری) است و جدای از ولایت تکوینی. چنان که حضرت امام در بحث ولایت تکوینی کتاب ولایت فقیه در افتراقات مقام ائمه و ولی فقیه چنین می گویند: «برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن، مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در شأن ائمه علیهم السلام از آن یاد شده است؛ خلافتی است تکوینی که بموجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضعند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه (ع) نمی رسد حتی ملک مقرب و نبی مرسل... این مقامات سوای وظیفه حکومت است.» (همان: ۶۷-۶۸) ولی فقیه در امور مختص به معصوم، اگرچه از شؤون حکومت هم باشد، نمی تواند اعمال ولایت نماید: «اگر دلیلی دلالت کند که فلان چیز، گرچه از شؤون حکومت می باشد ولی اختصاص به امام دارد، همان گونه که در جهاد ابتدایی معروف است؛ و یا از امور حکومتی نیست ولی بخاطر شخصیت امام و از باب تشرف دارای اختیاری است، در این امور ولایتی ندارد.» (البیع، ج ۲: ۴۸۹)

اختیارات ولی فقیه، قانون الهی و قانون اساسی

به اعتقاد امام، هیچ مقامی فوق قانون نیست و هیچ یک از مسئولان جامعه حق استبداد رأی و دیکتاتوری ندارد. بر اساس مکتوبات امام خمینی حکومت اسلام حکومت قانون است و اگر فقیهی برخلاف موازین اسلام عملی مرتکب شد، خودبخود از حکومت منزحل است. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است.

امام خمینی در این باره می فرماید: «حکم الهی برای رئیس و مؤسس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم (ص) و پیروی از متصدیان حکومت نیز به حکم الهی است، آنجا که می فرماید: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء ۵۹) رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد. همه تابع اراده الهی هستند. (ولایت فقیه ۳۵)

اما اختیارات رهبری در نظام سیاسی اسلام فراتر از قراردادهای اجتماعی و قوانین موضوعه حتی قانون اساسی است؛ چنانکه امام در اشاره به اصل یکصد و دهم قانون اساسی ضمن نارسا دانستن آن می گوید: «این که در قانون اساسی یک مطلبی ولو بنظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد... این که در قانون اساسی هست، این بعضی شوؤن ولایت فقیه است نه همه شوؤن ولایت فقیه. (صحیفه نور، ج ۶: ۵۱۹)

نظر به اینکه مشروعیت قانون اساسی در این دیدگاه از مقام ولایت ناشی می شود، قانون در رتبه متأخر از رهبری است نه در عرض و نه فوق آن؛ از این رو قانون اساسی نمی تواند اختیارات رهبری را مقید و محدود سازد. علاوه بر این، بر اساس اصل پنجاه و هفتم و بند هشتم اصل یکصد و دهم قانون اساسی، رهبری دارای اختیارات مطلق است... و قطعاً در شرایط اضطرار و ضرورت برای حل پاره ای از معضلات نظام و جامعه می تواند بعضی از اصول قانون اساسی را بطور موقت نقض یا تعطیل نماید. (لک زایی، ۱۳۸۵: ۷۴-۷۵)

مقدمات ولایت مطلقه

حضرت امام بر اختیارات حکومتی ولی فقیه در همه امور مربوط به پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) تأکید کرده اند، در عین حال مکرراً در گفتار و نوشتار خود، از اینکه این اختیارات

شأن و مقامی برای کسی بوجود آورد، بر حذر داشته و فلسفه وجودی اختیارات مطلقه فقیه را تحقق اهداف حکومت اسلامی دانسته اند.

حضرت امام حکومت را وسیله ای برای تحقق هدف های عالی دانسته و اهداف و وظایف حکومت اسلامی، اجرای احکام الهی و مصلحت عمومی را مقیداتی برای ولایت مطلقه به حساب آورده اند. آنجا که می گویند: «عهده دار شدن حکومت فی حد ذاته شأن و مقامی نیست، بلکه وسیله ی انجام وظیفه ی اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است.» (همان: ۶۹) بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده خیال می کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه (ع) شأن و مقامی است که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا بهم می خورد... ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند، صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد، منتهی چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع ولایت فقیه مأموریت و انجام وظیفه است.» (همان: ۷۰) امام در جای دیگری در تمیز معنای ولایت مطلقه از استبداد رأی و دیکتاتوری می فرماید: «حاکم جامعه اسلامی می تواند در موضوعات بنا به مصالح کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه حکومت خود عمل کند. این اختیارات هرگز استبداد به رأی نیست، بلکه در این امر مصلحت اسلام و مسلمین منظور شده است. پس اندیشه حاکم جامعه اسلام نیز همچون عمل او تابع مصالح اسلام و مسلمین است. (امام، کتاب البیع، ج ۲: ۴۶۱)

جانشینی و نظارت بر ولی فقیه

نظر به اینکه طرفداران نظریه انتصاب، فقیه جامع الشرایط را در عصر غیبت نایب عام و منصوب خداوند و امامن معصوم (ع) می دانند، بر این باورند که در صورت فقدان و از دست دادن شرایط علمی یا عملی، ولی فقیه خودبخود معزول است و نیازی به عزل یا استعفا ندارد.

بر اساس این نظریه، نقش خبرگان رهبری کشف و اخبار از مصداق منصوب یا معزول است نه انشای نصب و عزل ولایت؛ به عبارت دیگر مجلس خبرگان رهبری نهاد تشخیص و بررسی جهت نیل به مقام ولایت (انتصاب) یا عدم وصول او به این منصب (انعزال) و سپس اعلام آن به مردم است، اما آنان حق نصب و عزل ولایت فقیه را ندارند. در این باره عبارات امام خمینی گویاست: «اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد خودبخود از مقام زمامداری معزول است.

براساس این دیدگاه ولی فقیه نمی تواند استعفا دهد، بلکه تکلیف الهی است تا مادامی که توانایی بر ولایت مسلمانان را دارد به وظیفه شرعی خود عمل کند. به همین ترتیب، تحدید مدت رهبری خلاف شرع است، چون به همان دلیل که کسی حق عزل ولایت را ندارد این حق را هم ندارد که برای ولایت مدت تعیین کند، زیرا فقیه عادل را شارع نصب کرده است؛ مادامی که صلاحیت رهبری را دارد او ولی امر است. (لک زایی، ۱۳۸۵: ۱۱۰-۱۱۱)

همچنین ولایت فقیه فردی است نه شورایی، چراکه اشتراک در ولایت به تشویش و هرج و مرج منتهی می شود، هرچند حاکم اسلامی ملزم به مشورت و تبادل نظر با صاحب نظران است. (صحیفه نور، ج ۱۹: ۱۰۵) نظارت بر وی نیز به وسیله ابزارهای کنترل درونی (ملکه تقوا و عدالت) و نیز ابزارهای کنترل بیرونی قدرت، نظارت همگانی و مجلس خبرگان اعمال می گردد.

نتیجه گیری

باتوجه به آنچه گفته شد، نظریه ولایت فقیه نظریه ای جدید و خلق الساعه نبوده، بلکه از مسلم ترین مسائل فقه و فقه سیاسی شیعه به شمار می رود. امام خمینی (ره) عالم و فقیه بی نظیری است که با اجتهاد پویای خویش، آن را مدون و همچنین عملیاتی نموده است.

از دیدگاه حضرت امام، حاکمیت سیاسی بعد از پیامبر و ائمه (ع) به ولی فقیه منتقل شده است و قلمرو و اختیارات آن هم در حد اختیارات حکومت آنان است؛ ولایت فقیه به دلایل عقلی و نقلی، انتصابی است و رأی مردم در نفی یا اثبات اصل ولایت بی تأثیر است ولی مردم در انتخاب مصادیق آن، نظارت و حق نظر بر حاکمیت دارند.

امام در ضمن دفع شبهه ی استبداد برای ولایت مطلقه فقیه، قیوداتی از قبیل: حرکت در چارچوب مصالح مردم، حرکت در چارچوب قوانین الهی و اسلامی، عدم ولایت در حوزه خصوصی مردم و نیز صفت عدالت و فقاہت را بیان می کند که در حدوث خلاف یکی از آن شرایط، ولی فقیه ساقط می شود.

اهتمام و ارزش دهی امام نسبت به مردم پس از ارزش و اهتمام به دستورات دینی بوده و مردم در اندیشه ایشان در طول دین قرار دارند. هرچند نقش و مشارکت مردم در نظام سیاسی اسلام، جایگاهی بس عظیم در اندیشه وی دارد.

فهرست منابع

– فارسی

- آذری قمی، احمد؛ (۱۳۷۲). ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام، قم، دارالعلم.
- آقابخشی، علی و با همکاری مینو افشاری راد؛ (۱۳۷۴ و ۱۳۷۵). فرهنگ علوم سیاسی، چاپ ۲، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- ابوالحمد، عبدالحمید؛ (۱۳۶۸). مبانی علم سیاست، تهران، انتشارات ققنوس.
- ابن سینا، حسین؛ الاهیات من الشفاء، مقدمه دکتر ابراهیم مذکور، بی جا، بی تا، بی نا.
- برجی، یعقوبعلی؛ (۱۳۸۵). ولایت فقیه در اندیشه فقیهان، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع) و سمت.
- برکچیان، محمود؛ (۱۳۸۱). «جمهوریت نزد امام خمینی»، ماهنامه آفتاب، ش ۱۹، مهر.
- تاج زاده، مصطفی؛ (۱۳۸۱). «امام پرچمدار جمهوریت در ایران؛ نقدی بر نظریه حکومت انتصابی»، ماهنامه آفتاب، ش ۱۵، اردیبهشت.
- حاتمی، محمد رضا؛ (۱۳۸۴). مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی شیعه، تهران، انتشارات مجد.
- حائری یزدی، مهدی؛ حکمت و حکومت، [بی جا]، [بی تا]، [بی نا]
- حرانی، حسن بن علی بن شعبه؛ تحف العقول
- خمینی، امام روح الله؛ (۱۳۶۱). ولایت فقیه، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- _____، (۱۳۷۳). ولایت فقیه، چاپ ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، کتاب البیع، ج ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- _____، (۱۳۶۵). شؤون و اختیارات ولی فقیه، تهران، انتشارات وزارت ارشاد، ج ۱.
- _____، (۱۳۶۲). در جستجوی راه از کلام امام، دفتر نهم، ملت، امت، تهران، امیرکبیر.
- _____، (۱۳۷۸). صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی)، بیست مجلد، چاپ ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، المکاسب المحرمه، نجف، مطبعه الآداب، ۱۳۹

- سروش، عبدالکریم؛ (۱۳۷۶). مدارا و مدیریت، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
- طباطبایی، محمد حسین؛ (۱۳۶۰). المیزان، ج ۴، تهران، دار الکتب الاسلامیه، انتشارات محمدی.
- عطایی خراسانی، علی؛ (۱۳۶۴). ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، قم، [بی نا].
- عمید زنجانی، عباسعلی؛ (۱۳۶۶). فقه سیاسی، تهران، امیر کبیر، ج ۲.
- فتحعلی، محمود؛ (۱۳۸۴). نظام ارزشی و سیاسی اسلام، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- کلینی، محمد یعقوب؛ (۱۳۷۷). اصول کافی، تهران، گلگشت.
- کواکبان، مصطفی؛ (۱۳۷۸). مبانی مشروعیت نظام ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- لک زایی، شریف؛ (۱۳۸۵). بررسی تطبیقی نظریه های ولایت فقیه، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- معین، محمد؛ (۱۳۶۰). فرهنگ فارسی، تهران، امیر کبیر.
- [شیخ] مفید؛ المقنعه (۱۴۱۰ق)، قم، جماعه المدرسین بقم المشرفه، مؤسسه النشر الاسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ (۱۳۷۵). انوار الفقاهه، چاپ ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مک کالوم، جرالدسی؛ فلسفه سیاسی، ترجمه بهروز جندقی
- منتظری، حسینعلی؛ (۱۳۷۸). دراسات فی ولایه الفقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- _____، (۱۳۶۷). مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، تهران، انتشارات کیهان، ج ۳.
- مؤمن، محمد؛ (۱۳۷۵). «مبانی ولایت فقیه»، مجله حکومت اسلامی، ش ۱، پاییز.
- مهدوی کنی، آیه الله محمدرضا؛ دین و دموکراسی، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۳.
- نجفی، محمدحسین؛ (۱۳۵۰). جواهر الکلام فی شرایع الاسلام، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- نراقی، ملا احمد؛ (۱۴۰۸ق). عوائد الایام، قم، مکتبه بصیرتی.
- نوروزی، محمد جواد؛ (۱۳۸۵). فلسفه سیاست، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۳۱.
- سید جواد ورعی، جمهوریت و اسلامیت از دیدگاه امام (ره) و قانون اساسی، فصلنامه حکومت اسلامی، سال ۱۱، ش ۱.

– لاتین

- International Encyclopedia of Social Sciences, New York, the Macmillan Company and the free press.
- Scroton, Rrogers, a Dictionary of political though, Great Britain, Macmillan Reference Books, 1986